

خافلگیری بزرگی بود. در ماداگاسکار و چالش جدیدی وجود داشت که عمدتاً اقتصادی بود. فکر نمی‌کردم که مداخلات نیمه دیپلماتیک هم در پی آن بیایند، زیرا در غیاب سفیر ساکن، کنسول افتخاری تنها نماینده کشور منتصب‌کننده در اسرائیل است. اگوست ۱۹۹۴ نامه‌ای رسمی برای رئیس‌جمهور ماداگاسکار نوشته و از او بابت افتخار بزرگی که نصیب من کرد و اعتمادی که به من نمود تشکر کرده و آمادگی خود را برای پذیرفتن ایمن منصب اعلام کردم. اولین دیدارم با رئیس‌جمهور ماداگاسکار، پروفیسور آلبرت زافی، در ۱۱ نوامبر ۱۹۹۴ در سفارت ماداگاسکار در پاریس صورت گرفت، در حالی که معاون شخصی من، خایا شلویت، من را همراهی می‌کرد، او یک مترجم حرفه‌ای است که صحبت‌های این ملاقات را از عبری به فرانسه و برعکس نیز

و آب برای نوشیدن، سرنپاهی که با یاد از جا کنده نشود، پهداشت و آموزش. به درخواست من، رئیس‌جمهور مشکلات و نیازهای ضروری کشورش را بررسی کرد: اول، در زمینه کشاورزی و غذا، مشکل اصلی ماداگاسکار عدم توانایی برای تأمین نیازهای غذایی ساکنان آن است. برنامه‌ریزی اقتصادی طی سال‌ها رها شده بود. گروه‌های دزدان محصولات کشاورزی از هر طرف ضربه می‌زدند و محصولات کشاورزان را از روستاها به شهرها قاچاق می‌کردند. ماداگاسکار نیازمند بهبود سیستم آبیاری و انتقال آب، روش‌های مدرن پرورش، انواع جدید و بادوام آن و همه زمینه‌هایی است که اسرائیل در آنها ممتاز است. در زمینه بهداشت، آنچه باعث تأثر قلبی رئیس‌جمهور شده بود نیاز به تجهیزات پزشکی و دارو بود. در زمینه گردشگری ماداگاسکار از

«امید و شکست»
خاطرات سال‌ها فعالیت اطلاعاتی – امنیتی یعقوب نیمرودی برای اسرائیل – ۹۷

خافلگیری بزرگ!



ترجمه می‌کرد. از طرف آنها نیز فقط وزیر امور خارجه ماداگاسکار، وکیل ژاک سیلا، از معتمدان و نزدیکان رئیس‌جمهور، او را همراهی می‌کرد.

برخلاف من، رئیس‌جمهور رفتارهایش دور از موضع نگاه از بالا بود؛ مردی متواضع و دلپذیر که قلبش در مواجهه با ناراحتی ملتش پاره بود، به‌ویژه در زمینه بهداشت (او گفت: «بعد از جراحی برای بخیه بدن بیمار نخ نداریم.») و به‌طور کلی در زمینه اقتصادی و اجتماعی. رئیس‌جمهور هدفش را بهبود آسان‌ترین راه‌های زندگی روزانه برای ملتش قرار داده بود: نان برای خوردن

سواحل و مراکز گردشگری زیبایی نسبت به کشورهای هم‌جوار برخوردار است اما آنها کملا رها شده‌اند. در زمینه منابع طبیعی، ماداگاسکار دارای سنگ‌های قیمتی، طلا، نفت، گاز طبیعی و چوب است، اما همه اینها با روش‌های اولیه پرذارش می‌شوند یا به علت فقدان زیرساخت‌های لازم بهره‌برداری نمی‌شوند. در زمینه امنیت داخلی این کشور از گروه‌های بزرگی رنج می‌برد که محصولات کشاورزی و گله‌های گاو در خشکی و منابع شیلات در دریا را سرقت می‌کنند و قانون قدرتی برای برخورد با آنها ندارد. در همه این زمینه‌ها ماداگاسکار نیاز

پاورقی

Research@kayhan.ir

خصوصی‌سازی بله، اما نه بدون بررسی و نه بدون قید شرط و نه بدون درخواستی که در امور داخلی کشور دخالت می‌کند. به رئیس‌جمهور ماداگاسکار قول دادم که برای برقراری ارتباط بسا بانک جهانی (که عده‌ای از مقامات ارشد آن در گذشته و حال اسرائیلی هستند)^۱ تلاش کنم تا کشورش از این رنج‌ها رهایی یابد، و به او صادقانه گفتم که در ورودم به مشارکت‌های اقتصادی در کشورش در کنار کمک به پیشبرد روابط اقتصادی بین ماداگاسکار با اسرائیل می‌خواهم که سود ببرم، مانند هر کارآفرینی که ریسک می‌کند، اما به خطرات هم فکسر می‌کند. رئیس‌جمهور نه تنها از این امر پشیمان نشد بلکه از این سخنان صادقانه استقبال هم کرد. به گفته او، همان‌طور که کارآفرینان و سرمایه‌گذاران در ماداگاسکار سود خواهند برد و همان‌طور که از پروژه‌هایی که در انجا انجام می‌دهند برای خودشان منفعت کسب می‌کنند برای کشور او و ملتش نیز سود خواهند داشت، در تجارت، در بالابردن سطح صنعت و تجارت، در مدیریت با روش‌های کاری و تکنولوژی مدرن و گشایش بازارهای جدید، به او گفتم که خوب است با همراهی وزیر خارجه و چند کارشناس برای بازدید رسمی از اسرائیل بیاید تا از این امر در زمینه‌های مختلفی که ماداگاسکار در آنها مشکل دارد، ایده بگیرد و دقیقاً بتوانند زمینه‌های همکاری خود را تعریف کنند. به رئیس‌جمهور قول دادم که این موضوع را به نخست‌وزیر و رئیس آژریا^۲ اسرائیل ارائه کنم تا برای او دعوت‌نامه رسمی برای بازدید از اسرائیل بفرستند. همچنین به او قول دادم که بعد از بازدید از اسرائیل در رأس یک هیئت کارشناسی به ماداگاسکار بیایم.

با بدرفه گرم رئیس‌جمهور و وزیر خارجه به راه افتادیم. با بازگشت ما از ملاقات با رئیس‌جمهور ماداگاسکار در پاریس، همان‌طور که قول داده بودم، نزد رئیس آژریسم^۳ و وزارت خارجه رفتم، آنها را در جریان جزئیات این ملاقات قرار دادم و هر دو را تشویق کردم با دعوت رسمی از رئیس‌جمهور ماداگاسکار و وزیر امور خارجه آن برای بازدید از اسرائیل، روابط بین دو کشور را از سر بگیرند.

توافق شد که در ابتدا وزیر امور خارجه دعوت شود و بعد از بازدید او دعوت‌نامه‌ای برای رئیس‌جمهور نیز ارسال شود. تصمیم دیگری که اتخاذ شد، تماس با بانک جهانی با هدف پیشبرد موضوعات ماداگاسکار از طریق رئیس دانشگاه بن گروبن در نقب، پروفیسور آبیشای باررومن، از مقامات سابق بانک و پروفیسور میخائل برونو، معاون رئیس پی بانک بود. **پی‌نوشت:** ۱. این جمله نیمرودی را می‌توان اعتراف به نفوذ اسرائیل در بانک جهانی دانست. او در ادامه به دو نفر از مقامات ارشد بانک جهانی که از چهره‌های اقتصادی رژیم صهیونیستی بودند اشاره می‌کند.

ترامپ عادت دارد از افرادی که دیدگاه‌هایشان نادیده گرفته می‌شود به‌دنبال اطلاعات و نظرات باشد. به‌عنوان یک سازنده، او از سایت‌های ساخت و ساز بازدید می‌کرد و نظر کارگران عملیاتی را در مورد سؤالات جدی طراحی می‌پرسید. زمانی که ایوانکا بازسازی اداره پست قدیمی در واشنگتن دی‌سی را هدایت می‌کرد، یک پیمانکار عمومی طرحی پیچیده برای گرمایش و سیستم تهویه مطبوع به او داد. ترامپ به یکی از کارگرانی که کلاه

خاطرات «جرد کوشر» داماد دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا– ۱۷

۳ قانون ترامپ



با این حال، زمانی که ایوانکا و هوپ مقاله را برای ترامپ آوردند، او حاضر به عقب‌نشینی نشد، او اصرار کرد: «من هیچ چیز اشتباهی نگفتم‌ام و رسانه‌ها می‌دانند که من قوانین آنها پیروی کنم و من قصد ندارم از قوانین آنها پیروی کنم و آنها فقط از من می‌خواهند که به‌خاطر شرکت در این مسابقه عذرخواهی کنم. هیچ راهی وجود ندارد که من این کار را انجام دهم.»

ترامپ علی‌رغم این واقعیت که او زندگی پُرزرق‌وبرقی را در پنت‌هاوس سه‌طبقه طلکاری‌شده در خیابان پنجم گذرانده بود، به طور شهودی آنچه را که سیاستمداران دیگر مدت‌ها نادیده گرفته بودند، درک کرد: شهروندان سراسر کشور اثرات تجارت جهانی و سیاست‌های مهاجرتی را احساس می‌کردند که مشاغل، ایمنی و شیوه زندگی آنها را به خطر می‌انداخت، و آنها عصبانی بودند.

اولین بحران رسانه‌ای نکته‌ای به من آموخت که بعدها آن را «سه قانون ترامپ» نامیدم. شماره یک، بحث و جدل پیام را بالا می‌برد. شماره دو، وقتی حق با شماست، می‌جنگید. و شماره سه، هرگز عذرخواهی نکنید.

این اولین بحران رسانه‌ای نکته‌ای به من آموخت که بعدها آن را «سه قانون ترامپ» نامیدم. شماره یک، بحث و جدل پیام را بالا می‌برد. شماره دو، وقتی حق با شماست، می‌جنگید.

و شماره سه، هرگز عذرخواهی نکنید. اکثر سیاستمداران نظرسنجی‌ها را دنبال

مقاله‌ای را برای پدرش تهیه کرد تا موضوع خود را در مورد مهاجرت روشن کند- که او طرفدار مهاجرت قانونی و مخالف قاچاق انسان، قاچاق مواد مخدر و مرزهای کنترل‌نشده، است.

ایوانکا برای کمک در تهیه مقاله با هوپ هیکس^۱، یک نخبه علوم ارتباطات که در

می‌توانم بگویم از آن روز به بعد، تحت نظر و حمایت سیدعباس موسوی واقع شدم. و حقیقتاً از آن لحظه بود که محبت و دل‌بستگی به شهید سیدعباس بسیار بیشتر از یک شاگرد به استاد، و یا یک برادر به برادر خود، در من رشد کرد. او واقعاً برای من به مثابه یک پدر بود.

بسیار زیبایی برای ما پیش آمد. از شهید سیدعباس یا عراقی‌هایی که با آنها برخورد می‌کردیم که به پدپزایی روز اهتمام می‌کردند و با هنگام ورود به کربلا و مشکلی که میان ما و ارتش عراق که کربلا را محاصره کرده بود، پیش‌پیش آمد از برخوردی که در این زیارت پیش آمد و هوایپمای عراقی نظاره‌ات‌کننده‌ها را بمباران کردند و تاکه‌کانیز بر آنها یورش برند که چند نفر به شهادت رسیدند. چند تعدادی از لبنانی‌ها هم بازداشت شدند. از این واقعه با عنوان «اتفاضه بیستم ماه صفر» یاد می‌شود. وقتی به نجف برگشتیم، متوجه شدیم که ض‌اطلاعات عراق به مدرسه ما سرکشی کرده و عمال‌ها و پیرهن‌های‌مان را که در مدرسه، پدپا کرده است، به محض بازگشت از کربلا تعدادی از طلاب لبنانی توسط سازمان امنیت عراق بازداشت شدند. در همین زمان بود که سیدمحمدقادر حکیم و شهید صدر و تعداد زیادی از علما نیز بازداشت شدند. از آن روز، سخت‌گیری‌ها و فشار بر روی طلاب لبنانی شروع شد. به مدرسه ما آمدند و با قفس‌های کردن کربلا به سه گروه، شروع به بازداشت کردند.

اول گفتند: «هرکس که در سال ۱۹۷۸م (۱۳۵۷هش) وارد عراق شد، کنار بایستد.» سر عده‌ای کنار ایستادند، سپس آنها را با خود بردند. بعد از دو هفته مجدداً آمدند و گفتند: «هرکس که در سال ۱۹۷۷م (۱۳۵۶هش) وارد عراق شده، کنار بایستد.»

باز عده‌ای کنار ایستادند که آنها را نیز با خود بردند. با توجه به این‌که در من در آخرین ماه سال ۱۹۷۶م (۱۳۵۵هش) وارد عراق شده بودم، آن روز هم نجات پیدا کردم. البته روزهای بعد همواره منتظر سرکشی آخر ض‌اطلاعات عراق بودیم که بیایند و بگویند هر کس در سال ۱۹۷۶م وارد عراق شده است، زحمت را کم کند. در حوزه و مدرسه، همه از جمله کسانی که سال ۱۹۷۶م وارد عراق شده بودند، نگران بودند. یعنی با این وضعیت، دیگر کسی از طلاب لبنانی در آنجا نمی‌ماند. با وجود این، منتظر بودیم فرجی بر حال ما بشود. نمی‌دانستیم چه باید بکنیم. به بیوت مراجع و نزد علما بزرگ لبنانی رفتم که آنها فقط به ما گفتند: ما برایتان دعا می‌کنیم. یعنی اینکه کاری نمی‌توانیم برایتان انجام دهیم.

صفحه ۱۰
دوشنبه ۱۳ مهر ۱۴۰۵
۲۳ ربیع‌الثانی ۱۴۴۸ – شماره ۲۴۵۲۲

می‌کنند، اما ترامپ نظرسنجی‌ها را تغییر داد. قبل از اینکه او وارد عرصه سیاسی شود، مهاجرت موضوع داغی نبود. ناگهان، مردم در مورد بحران بسیار واقعی مهاجرت در مرز جنوبی ما صحبت می‌کردند- مشکلی که نامزدهای دیگر به شدت سعی کرده بودند از آن اجتناب کنند. مناظره براساس شرایط ترامپ انجام می‌شد.

ترامپ با من تماس گرفت. معلوم بود که صبرش تمام شده است «این مرد خوب نیست. و من آن را توثیت خواهم کرد.» گفتیم: «لطفاً، شما در انتخابات مقدماتی جمهوری‌خواهان شرکت می‌کنید.» با این امید که او قصد ندارد یک توثیت منفی با هدف قرار دادن دردمندترین مرد در رسانه‌های محافظه‌کار منتشر کند.

و ادامه داد: «نیازی نیست روبرت را از دست خود عصبانی کنید. یکی دو ساعت به من فرصت بده تا درستش کنم.»

با روبرت تماس گرفتم و به او گفتم که باید او را ببینم.

همان‌طور که در دفتر او نشسته بودیم، گفتیم: «روبرت، فکر می‌کنم او می‌تواند برنده شود. شما دو نفر در بسیاری از مسائل موافق هستید. شما دولت کوچک‌تر می‌خواهید. شما مالیات کمتری می‌خواهید. شما مرزهای قوی‌تری می‌خواهید.»

روبرت با تعجب گوش می‌داد، مثل اینکه نمی‌توانست تصور کند ترامپ واقعاً در مورد نامزدی جدی است.

روز بعد، او با من تماس گرفت و گفت: «من به این موضوع نگاه کردم و شاید در مورد آن اشتباه قضاوت کردم.

او در واقع طرفداران واقعی دارد. به نظر می‌رسد که او بسیار محبوب است، مثل اینکه او واقعاً می‌تواند در انتخابات مقدماتی جمهوری‌خواهان با نحوه بازی‌اش یک نفر را به‌عنوان پادشاه معرفی کند. دونالد چه می‌خواهد؟»

من پاسخ دادم: «او می‌خواهد رئیس‌جمهور شود.»
«نه، او واقعاً چه می‌خواهد؟» دوباره پرسید.

گفتم: «ببین، او به هوایپمای زیباتر نیاز ندارد.» او یک هوایپمای زیبا دارد. او به خانهای زیباتر نیاز ندارد. او به چیزی نیاز ندارد. او از تماشای اینکه سیاستمداران کشور را خراب می‌کنند خسته شده است و فکر می‌کند که می‌تواند کار بهتری انجام دهد.» روبرت گفت: «جالب است.»

ما فعلاً آتش‌پس داشتیم. **پی‌نوشت:** Hope Hicks ۱.

یک روز وقتی که همراه شیخ حسن یاسین در حال دیدار یکی از مشایخ یعنی شیخ محمد خاتون بودیم، در منزل او که متاهل نیز بود، درنگ کردیم و در این هنگام یکی از برادران آمد و گفت: به مدرسه نروید. گفتیم: «چرا؟» گفت: «ماموران ض‌اطلاعات عراق آمدند و همه برادران را بردند.»

از حدود هفتاد- هشتاد لبنانی‌ای که در آن مدرسه درس می‌خواندیم، فقط من، شیخ حسن یاسین و شیخی که آمد و به ما خبر داد، یعنی مرحوم شیخ «ایمن حمدان» نجات پیدا کردیم.

آن شب به خانهای رقتیم و روز دوم به بیوت مراجع مراجعه کردیم. این موضوع معلومی بود که ما به منزل سید خوبی و منزل شهید صدر بیشتر رفت و آمد داشتیم و البته به بیت حضرت امام رقتیم. آن مراجع نیز گفتند: شما بخارید.

گفتیم: «ما چه کنیم، یعنی بمانیم تا بازداشت‌مان کنند، یا این که برویم و از کشور خارج شویم؟» گفتند: «شما ازاید هر کاری که می‌خواهید بکنید.

شما چه بمانید و چه بروید، ذمعی برگردن‌تان نیست.» ما چند روز به سخت صورت از آنجا به دیدیم وضعیت‌مان خیلی سخت و دشوار است. برای این‌که از خانهای به خانه دیگر نقل مکان می‌کنیم و همین‌طور باقی خواهیم ماند و هیچ‌کس هم نیست که بتواند ما را تحمل کند. به‌طور ناگهانی تصمیم گرفتیم مسافرت کنیم.

ایمن نیز یکی از خاطرات زیبایی است که، با خودمان گفتیم وقتی وارد سخن امیرالمؤمنین(ع) می‌شویم، اولین عالمی را که ببینیم، نزدش استخرای می‌گیریم. به هنگام ورود به صحن، اولین شخصی را که باقیم «سید کشمیری» سفید معروف بود. بدون این‌که برایش قصدمان را بگویند، از او استخارای خواستیم. پس استخارای بریمان گرفت و گفت: خوب است، اما سفران دشوار است ولی در عاقبت به خیر منتهی می‌شود.

مسیر برای سفر آماده شدیم و راه افتادیم. در طی سپس، یک بار در کربلا بازداشت و برای چند ساعت زندانی شدیم که از ما بازجویی به عمل آمد و سپس آزادمان کردند. از آنجا سوار یک ماشین شدیم که حادثه تصادف شدیدی بریمان پیش آمد. به هر صورت که ما به همان ماشین به بغداد رسیدیم که چندین مشکل در بغداد بریمان به‌وجود آمد. در فرودگاه نیز تلاش کردند ما را بازداشت کنند، ولی به هر نحوی که بود، رد شدیم. وقتی سوار هواپما شدیم و به نزدیکی بیروت رسیدیم، هواپما به‌شدت نقص فنی فرود نیامد و تقریباً چهار ساعت بالای فرودگاه ماند تا اینکه در نهایت در فرودگاه فرود آمد.

«سید عزیز»؛ زندگی‌نامه خودگفته شهید سیدحسن نصرالله- ۳
حمید داوودآبادی

آشنایی با سید عباس



شهید صدر چند دینار عراقی از زیر تشک بیرون آورد و به شهید سیدعباس داد و آن را تشریح کرد یعنی گفت: با این پول برای یک عمامه می‌خری، با این پول برایش یک پیراهن سفید می‌خری، با این پول برایش یک قبا و با این پول برایش برخی از کتاب‌ها را می‌خری، و این هم برای مصارف شخصی‌اش بعد از این‌که این پول را تقسیم کرد، به شهید سیدعباس گفت: اتاقی را در فلان مکان برایش انتخاب می‌کنی و هم مسئول اوضاع و احوال و هم مسئول تحصیل او می‌شوی.

می‌توانم بگویم از آن روز به بعد، تحت نظر و حمایت سیدعباس موسوی واقع شدم. و حقیقتاً از آن لحظه بود وقتی که با سیدعباس آشنا شدم، شرح احوال را بازگو کردم **و او داوطلب شد مرا پیش شهید صدر ببرد و گفت: «الان می‌رویم» و بلافاصله رفتیم به خانه شهید صدر و سیدعباس نیز اجازه خواست که در طرفی بنشیند. در اتاق دفتر نشستیم و من نامه‌های سیدمحمد غروی را به او دادم و ایشان بسیار به من التفات و توجه نمود، به‌طوری که من اصلاً انتظار نداشتم شهید**

شهید صدر به شهید سیدعباس داد و آن را تشریح کرد یعنی گفت: با این پول برای یک عمامه می‌خری، با این پول برایش یک پیراهن سفید می‌خری، با این پول برایش یک قبا و با این پول برایش برخی از کتاب‌ها را می‌خری، و این هم برای مصارف شخصی‌اش بعد از این‌که این پول را تقسیم کرد، به شهید سیدعباس گفت: اتاقی را در فلان مکان برایش انتخاب می‌کنی و هم مسئول اوضاع و احوال و هم مسئول تحصیل او می‌شوی.

می‌توانم بگویم از آن روز به بعد، تحت نظر و حمایت سیدعباس موسوی واقع شدم. و حقیقتاً از آن لحظه بود وقتی که با سیدعباس آشنا شدم، شرح احوال را بازگو کردم **و او داوطلب شد مرا پیش شهید صدر ببرد و گفت: «الان می‌رویم» و بلافاصله رفتیم به خانه شهید صدر و سیدعباس نیز اجازه خواست که در طرفی بنشیند. در اتاق دفتر نشستیم و من نامه‌های سیدمحمد غروی را به او دادم و ایشان بسیار به من التفات و توجه نمود، به‌طوری که من اصلاً انتظار نداشتم شهید**

و درحالی که از اتاق خارج می‌شد، رو به من گفت: «یا پولی در نزد تو هست؟» من گفتم: «خیر. من فقط هزینه بلبط و سفر تا نجف را همراه داشتم و با رسیدن به نجف، چیزی با خود ندارم زیرا اهل خانواده‌ام تنگ دست هستند و چیزی در اختیار ندارند.»